

خلاصه درس:

صفحه 1619 و 1620

روایت، فاقد سند معتبر است و در دلالت بر لزوم ترجیح به موافقت با کتاب و سنت قاصر نیست؛ لکن قدری اندماج و بهم ریختگی در ادامه نقل روایت وجود دارد، لکن به جهت مورد نظر لطمه نمی زند. ضمناً روایت مورد بحث نافی ترجیح به بقیه سنجها نیست؛ از این رو باید آن را در کنار مثل روایت ابن حنظله قرار داد و در همان راستا معنا کرد.

6. ترجیح به أحدث بودن¹

گفته شده: أحدث بودن صدور روایت نسبت به زمیل معارض خود، در برخی روایات از سنجهای ترجیح قلمداد شده است. روایت مورد نظر به قرار ذیل است:

1. «و عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی عمرو الکنانی قال: قال لی أبو عبدالله (علیه السلام): یا باعمرو! رأیت لو حدثتک بحدیث أو أفتیتک بفتیا ثم جئتنی بعد ذلک فسألتنی عنه فأخبرتک بخلاف ما کنت أخبرتک أو أفتیتک بخلاف ذلک، بأیهما کنت تأخذ؟ قلت: بأحدثهما و أدع الآخر، فقال: قد أصبت یا باعمرو! أبی الله إلا أن یعبد سراً أما و الله لئن فعلتم ذلک إنه لخیر لی و لکم أبی الله عز و جل لنا فی دینه الا التقیة»².
2. «و عنه عن أبیه عن عثمان بن عیسی عن الحسن بن المختار عن بعض اصحابنا عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال: رأیتک لو حدثتک بحدیث العام ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه، بأیهما کنت تأخذ؟ قال: کنت آخذ بالآخر، فقال لی: رحمک الله»³.
3. «و عنه، عن ابیه، عن اسماعیل بن مرار عن یونس، عن داود بن فرقد، عن المعلی بن خنیس قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): إذا جاء حدیث عن اولکم و حدیث عن آخرکم بأیهما تأخذ؟ فقال: خذوا به حتی یبلغکم عن الحی فان بلغکم عن الحی فخذوا بقوله قال: ثم قال أبو عبدالله (علیه السلام): إنا - والله - لا ندخلکم الا فیما یسعکم»⁴.
4. «و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن أبی آیوب الخراز عن محمد بن مسلم عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال: قلت له: ما بال أقوام یرؤون عن فلان و فلان عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) لایتهمون بالکذب فیجیء منکم خلافه؟ فقال: إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن»⁵.

5. «و عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید عن منصور بن حازم عن أبی عبدالله (علیه السلام) - فی حدیث - قال: قلت: أخبرنی عن أصحاب محمد صدقوا علی محمد (ص) أم کذبوا؟ قال: بل صدقوا، قلت: فما بالهم اختلفوا؟ قال: إن الرجل کان یأتی رسول الله (ص) فیسأله المسألة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیئه بعد ذلک ما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها بعضاً»⁶.

در ادامه به بررسی سندی و دلالی روایات می‌رسیم.

موقعیت فقهی و اصولی این سنج برای ترجیح

در این باره گفته شده (با تلخیص):

«مشهور دانشیان⁷ علم اصول، احادیث را به عنوان مرجح نمی‌پذیرند. البته بسیاری از جمله شیخ انصاری، آخوند خراسانی و محقق نایینی متعرض این مرجح نشده‌اند. گویا سرّ این امر، عدم دلالت روایات یا عدم التفات به آنها [!؟] می‌باشد. در این میان، شیخ صدوق، صاحب حدائق، فاضلین تراقی و محقق سیستانی، ترجیح به احادیث را می‌پذیرند. بلکه برخی معاصران مانند

طباطبائی قمی، مرجع را منحصر در احادیث دانسته و هیچ یک از مرجحات دیگر را مورد پذیرش قرار نمی‌دهد.⁸ به دلیل عدم تاثیر تتبع بیشتر در برآیند گفتگو از مسأله در بخش تتبع به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. البته برخی از این نسبت ها مورد تامل بلکه ناصحیح است !

1. در پیوند با این سنج، اخیرا مقاله‌ای قابل استفاده از آقایان ابوالقاسم ولی‌زاده و محمد مهدی ولی‌زاده با عنوان «ترجیح روایت به سبب احادیث» در فصل‌نامه **جستارهای فقهی و اصولی**، شماره 14، بهار 1398 از صص 7-38، چاپ شده است. نتیجه‌ای که نویسندگان مقاله از کار خود گرفته‌اند این است:
«از مجموع این مناقشات روشن شد که قلمرو دلالت روایات با بحث ترجیح و کشف حکم واقعی مغایرت دارد و نظر کسانی صحیح است که روایات را در مقام بیان وظیفه عملی فعلی مکلف و تعیین زمان حکم واقعی و تقیه عملی دانسته‌اند؛ چون احکام شرعی و شرایط تقیه به حسب مقتضیات زمان و مکان تغییر پذیرند؛ بنابراین احادیث، تاثیری در ترجیح ندارد و تقدیم احداث در موارد مختلف می‌تواند علل متعددی داشته باشد از جمله: عمل به وظیفه فعلی، مخالف عامه بودن احداث یا ناسخ بودن آن».
(همان، ص35).
2. **وسائل الشیعة**، ج27، صفات القاضی، باب 9، ص112، حدیث 17.
3. همان، ص 109، حدیث7.
4. همان، حدیث8.
5. همان، باب 14، ص208، حدیث2.
6. همان، حدیث3.
7. □!
8. جستارهای فقهی و اصولی (به وصف سابق)، ص9 و 10.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

قرار شد روایاتی را امروز داشته باشیم که دلالت می‌کند بر این که احداث بودن یکی از مرجحات باشد. آن چه که جمع آوری شده پنج روایت است. روایت اول را صدرش را خواندیم. آقای ابو عمرو کنانی خدمت امام صادق آمد و حضرت از او پرسیدند یا ابا عمرو اگر مطلبی را من امروز بگویم یا فتوا بدهم بعد بیایی مثلا سال بعد، یک ماه بعد چه کاری انجام می‌دهی؟ ابا عمرو گفت من مطلب دوم را می‌گیرم و حرف اول را رها می‌کنم (این حرف هم از کسی صادر می‌شود که امام را حجت بدانند) امام هم او را تأیید کردند و فرمودند اصابت یا ابا عمرو یعنی به واقع اصابت کردی و نظرت درست است بعد امام چند جمله اضافه کردند که قرار شد این چند جمله را معنا کنیم و ربطش را با مقام بیان کنیم. امام فرمودند: ابا الله الا أن یقبل سرا یعنی خدا ابا دارد مگر این که با پوشش عبادت شود و این که من بهت می‌گویم سرا عبادت شود و تو گوش هم گوش کنی برای تو، برای همه خیر و خوبی است (دیگر خطاب به ابا عمرو تنها هم نیست و امام فرمودند لان فعلتم (اگر شما انجام دهید) این «تم» نشان می‌دهد که نظر حضرت به ابا عمرو تنها نبوده است.) بعد دومرتبه امام فرمودند: ابا الله عز وجل لنا فی دینه الا التقیه یعنی خدا ابا دارد نسبت به ما در ارتباط با دین مگر این که تقیه کنیم. زمان امام صادق ع زمان فشاری بود بر امام مخصوصا در اوائل روی کار آمدن بنی عباس که شما نباید تقیه کنید؛ از چند نقطه مثل مدینه، بصره، خراسان، عراق، کوفه جریاناتی بود که قائل به مبارزه و شمشیر بودند و می‌گفتند باید تقیه را کنار بگذارند مخصوصا عراق و کوفه ولی ائمه می‌دانستند که اگر تقیه را کنار بگذارند و شروع به مبارزه کنند و ... ممکن است چند روزی سر و صدایی بلند شود ولی اساس مذهب و نه تنها اساس مذهب بلکه اسلام و دین نابود خواهد شد. تشکیل مدرسه و دانشگاه با وجود این فشارها یک کرامت بود. فشار زیاد بود ولی ائمه تقیه را مقدم کردند و توانستند اسلام را نجات دهند. کسانی که نزد امام می‌آمدند فقط شیعیان نبودند بلکه از ابن ابی العوجاء

ماتریالیست بود تا اشخاصی که بعداً شدند از بزرگان اهل سنت و دیگران و اگر این مدرسه نبود و امام این دانشگاه را تشکیل نداده بودند از اسلام چیزی باقی نمی گذاشتند. تعبیر مؤسس فقه جعفری تعبیر خوبی نیست و این مطلب را القاء می کند که امام فقط به شیعه خدمت کردند در حالی که ائمه معرفت رساندند به انسان نه فقط به مسلمان و همه ی این ها همه با تاکتیک تقيه بود.

ابی الله عز و جل لنا ... چه ارتباطی دارد این مطلب با سؤال و جواب امام و اباعمر؟ امام می خواهند با این سؤال و جواب بگویند که ما خیلی تقيه صحبت می کنیم و ممکن است یک مطلبی را تقيه بیان می کنیم بعداً رفع تقيه می شود، آن حکم را بر می داریم یا یک مطلبی را واقعی می گوئیم بعداً ظرفیت تقيه پیش می آید و ما به صورت تقيه می گوئیم؟ آیا تسلیم هستید یا نه؟ قاعدتاً انسان باید تسلیم دستور آخر هم باشد مثل وصیت. پس بحث تقيه است و این هم که امام فرمودند ابی الله الا ان يعبد سرا نمی خواستند دعوت به این کنند که اخلاص داشته باشید، ریا نکنید بلکه بحث تقيه است گویا امام گفتند ما ممکن است ناچار شویم مطلبی را بگوئیم و فردا مطلب دیگری بگوئیم پس این ابی الله ... همه یک مضمون دارد و امام می گویند گاهی ما ناچار می شویم در یک پوشش، مخفیانه کارهایمان را انجام دهیم. اجزاء حدیث همه به هم می چسبند و لصیق می شود. با این توضیحات آیا این حدیث به کار ما می آید یا نه؟ این سؤال را فردا پاسخ خواهیم داد.

نکته ی دیگر سؤالی بود که دیروز پرسیدیم که آیا ائمه فتوا داشتند؟ فتوا استفراغ الوسع است و برخی می گویند فتوا را باید بگذاریم برای غیر اهل بیت؟ به نظر ما لازم نیست به حدیث سوبسیت داد؛ بلکه ائمه هم فتوا می دادند. ائمه مطالبی که بیان می کردند برخی از آن ها حدیث بود، خیلی از آن ها را می گفتند جدمان این طور گفتند یا به قرآن تمسک می کردند اما بعضی اوقات ممکن است برای این که به ما یاد دهند فتوا می دادند مثلاً امام در آن روایت فرمودند قسمتی از سر مسح شود (بعض الرأس) امام نفرمودند قال الله عز و جل یا از پیامبر نقل نکردند بلکه فرمودند این را از باء «برؤوسکم» می فهمیم. منتهی یک افتایی ما می کنیم که خیل سخت است اما ائمه خیلی راحت با آن علمی که داشتند افتا می کردند یا آن حدیثی که امیرالمؤمنین فرمودند اقل حمل شش ماه است و جلو یک سنگسار جائزانه ای را گرفتند و از قول پیامبر یا خودشان هم نفرمودند بلکه از کنار هم گذاشتن دو آیه این حکم را استخراج کردند یکی آیه ی «وحملة و فصاله ثلاثون شهرا» و دیگری «و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» بیست و چهار را که از سی کم کنیم می شود شش ماه لذا یکی از جاه هایی که خلیفه ی دومین گفت «لولا علی لهلك عمر» همین جا بود. این افتاء بود؛ حضرت دخالت کردند و فتوا دادند. بلکه فتوا به این معنا که لازم باشد شخص کتاب های متعددی را ببیند بعد هم بگوید چنانچه منقول است (من از شیخ استادمان نقل می کنم) که شیخ انصاری وقتی می خواست کنار رساله اش بنویسد عمل به این رساله مجزی است می گفت این اکل میته است و اکل میته در اضطرار جایز است و ما الآن در اضطرار غیبت امام زمان هستیم. نحن مضطرون و چون دستمان از حجت کوتاه است از باب اضطرار ما فتوا می دهیم و هر وقت هم اضطرار برداشته شد جواز هم برداشته می شود. شیخ انصاری رساله ی فارسی دارد؛ حاشیه بر توضیح المسائل صاحب جواهر دارد. اما اجتهاد امیر المؤمنین اکل میته نیست.

حدیث دوم

و عنه عن ابيه عن عثمان بن عيسى عن الحسين بن مختار عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله قال: ما همیشه وقتی سند را می خواندیم توضیح می دادیم ولی در این جا صحبت نمی کنیم چون سندها را من در یک صفحه ی مستقل بحث کرده ام. امام صادق ع می فرمایند: أرأیتک (اسم فعل است یعنی اخبرنی به من خبر بده) لو حدثتک بحدیث العام (ظرف است) ثم جئتنی من قابل فحدثتک بخلافه بأیهما تأخذ؟ راوی گفت: کنت آخذ بالاخیر. این سؤال یک سؤال تبعیدی نیست و در همه ی دنیا همین است که آخری را می گیرند. فقال امام: رحمک الله. اولاً از این جهت که تعبد به حرف ما داری و مناقشه نمی کنی که آقا این که می شود تناقض و ... و خلاصه تأیید کردند. حالا ما هم اگر حدیثی از امام صادق داریم و یک روایت از امام رضا باید بگوئیم روایت امام رضا مقدم است؛ آیا واقعا این روایات دلالت بر این مطلب می کند؟ در بررسی تحلیل محتوایی به این مطلب می رسیم.

حدیث سوم

و عنه (علی ابن ابراهیم) عن ابیه (ابراهیم بن هاشم) عن اسماعیل بن مرار عن یونس (بن عبد الرحمن) عن داود بن فرقد عن معلی بن خنیس: معلی می گوید از امام پرسیدم یک حدیثی از امام قبلی و حدیثی از امام بعدی یا یک حدیثی از اوائل امامتتان و یک حدیثی از اواخر امامتتان می آید (علی ای حال حدیث روشن است و منظور این است که دو حدیث از دو زمان به ما می رسد و حتما هم منظورش این است که با هم تعارض دارند چون بعد می گوید بایهما نأخذ؟) امام فرمودند خذوا به حتی یبلغکم عن الحی بگیری (خطاب به معلی نیست بلکه خطاب به همه است) خذوا به مسلم ضمیر به اول نمی خورد، امام م خواهند بگویند آخری را بگیری چون اولاً ضمیر به اقرب مرجع ها برمی گردد به علاوه چون مسأله عقلی و روشن است مشخص است و این که این شخص هم پرسیده می خواسته ببیند که یک رسم خاصی وجود نداشته باشد. البته اگر ضمیر به «ایهما» برگردد دیگر به هم می ریزد و دیگر به درد بحث ما نمی خورد بلکه حدیث می شود برای تخییر یعنی خذوا بایهما و فقط زمانی به درد ما می خورد که به آخری بخورد و شاید رد این احتمال راحت نباشد.

بگیری آخری را تا از حجت زنده چیزی برسد (این تا از حجت زنده چیزی برسد قرینه بر تخییر است و اگر اینطور باشد دیگر به درد کار ما نمی خورد) بعد امام فرمودند: فان بلغکم شیء من الحی فخذو بقوله. این قسمت شاید به کار ما بیاید چون امام می فرمایند: اگر بعد از آن اولی و دومی از حی چیزی آمد آن را بگیری. ثم قال ابو عبدالله ع: معلی به خدا قسم ما شما را داخل نمی کنیم مگر در آن چه که قدرت شما است (ظرفیت دارد برای شما) این هم از نشانه هایی است که امام می خواهند بفرمایند ای معلی ما حواسمان به شما است و اگر جایی ظرفیت تقیه باشد حتما حکم تقیه ای صادر می کنیم. یعنی اگر تقیه نباشد واقع را برای شما بیان می کنیم و اگر ظرفیت تقیه باشد حکم تقیه ای را بیان می کنیم که شما هم به دردمر نیفتید و ما شما را داخل نمی کنیم مگر در جایی که بتوانید و هم जानتان حفظ شود و هم دینتان. حال ممکن است دومی تقیه باشد یا بالعکس. تحلیل محتوایی بیشتر انشاءالله در درس بعد.